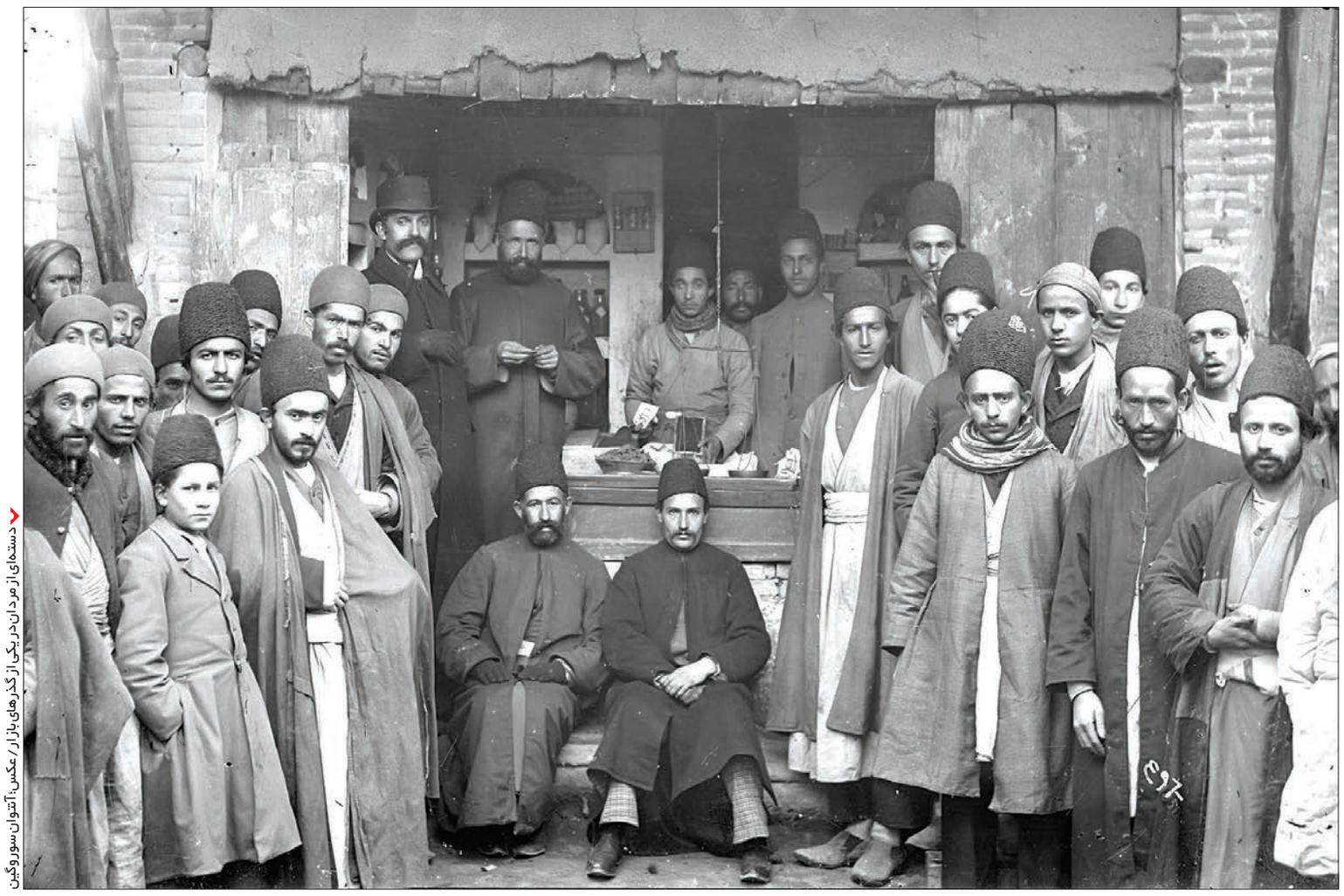

دسته‌ای از مردان در یکی از گذرهای بازار / عکس: آتوان سوروگین

زیر گذر زندگی

«گذر» در محله‌های تهران قدیم چه کارکردهایی داشت و چگونه در بافت اجتماعی شهر نقش می آفرید

نسیم خلیلی

پرده یکم؛ طهران، کوچه‌ها و گذرها گمشده در میان صداهای کهنه

«تهرون بزرگ و درندشت بود. لاله‌زار داشت. بهارستان و کافه لقانطه داشت. سینما و میدان توپخانه داشت. باغ ملی و ایستگاه قطار داشت و او می‌توانست خودش را گم کند کسی نمیشناختش». در روایت امیرحسن چهلتن از تهران، شهر بی‌آسمان، تلخی انسان سرگشته در شهر پیداست اما جای نمادهای پیونددهنده و زندگی‌بخش هم خالی می‌نماید. مثلا گذر محله‌ها که مرکز شورانگیز هر محله بوده است؛ جایی که پیشه‌وران محلی، در گذر آن گذرها می‌زیستند و به مردم، کالا و لباس و بنشن و شیر و ماست و برنج می‌فروختند؛ جایی که نجاری و سنگ‌تراشی و خراطی و شیرینی‌پزی داشت، چنان که علی خاکساری در کتاب «محله‌های شهری در ایران» درباره اهمیت زندگی‌بخش و ویژگی شریان‌گونه این گذرها می‌نویسد: «گذر یا راسته اصلی، مرکز محله را به بازار اصلی شهر یعنی جایی که ساکنان می‌توانستند کالاهای غیرروزمره را خریداری کنند وصل می‌کرد». گذر در هر محله، درواقع همان خیابان اصلی آن‌جا به شمار می‌آمد که از تنگاتنگ کوچه‌ها پهن‌تر بود و آدم‌ها و دغدغه‌های‌شان را به هم پیوند می‌داد. حسن باستانی‌راد در نوشتار «کوی- محله در شهرهای ایرانی سده‌های نخستین اسلامی» با بررسی یادمان‌های تاریخی، درباره اهمیت محله‌ها و گذرهای‌شان در بافت زیست‌بوم شهری می‌نویسد: «گذرهای محله‌ها، به‌شکل کوچه‌های پیچ‌درپیچ تا خیابان‌های راسته‌ای که به میدان، مسجد جامع، ارگ و بازار ختم می‌شدند، سیمای داخلی محله را تقسیم‌بندی می‌کردند». گذرها در شهرهای ایرانی از چه زمانی شکل گرفته‌اند؟ پژوهشگران تقسیم‌بندی محله‌های شهری را به دوره ناصرالدین شاه قاجار نسبت می‌دهند، هنگامی که دستگاه حاکمه بر آن شد به مسأله ثبت املاک صاحبان زمین در سراسر کشور بپردازد؛ این کوشش، به تعبیر ناصر تکمیل همایون در کتاب «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران»، به گونه غیرمستقیم به «تحدید حدود محله‌های بلاد و تقسیم هر محله به چند گذر و تعیین مثلثات اراضی و املاک و ذرع کردن آنها و طرح نقشه اراضی و مزارع و تحقیق وضع و قیمت مستغلات» انجامید.

این دگرگونی‌ها، در تهران قدیم موجب شد تصویری زیباتر از این شهر، در قاب دیدگان سیاحان نقش بندد، چنان که کنت آرتور دوگوبینو در کتاب «سه‌سال در آسیا» طهران عصر ناصری را چنین وصف کرده است «شهر تهران که در سابق کثیف و ویرانه بود، اکنون [دوره ناصری] نظیف و آباد شده است و درحال حاضر، مشغول ساختن خانه‌های بزرگ و زیبا هستند. بازارهای باشکوه و متعدد احداث شده است. هنوز یک‌سال نیست که کاروانسرای حاجب‌الدوله که می‌توان آن را یکی از ابنیه زیبای ایران دانست و در ردیف بناهای زیبای اصفهان قرار داد، افتتاح شده است و بالاخره شاه در اطراف سبزه‌میدان در وسط شهر، بازارهای زیبایی احداث کرده است. میدان مزبور به خوبی سنگفرش شده و در وسط آن حوض بزرگ چهارگوشه و در مدخل بازار دروازه‌ای با دو برج کوچک در طرفین دارد که سرتاپای آن پوشیده از کاشیکاری آبی است. سالی نمی‌گذرد که در درون شهر و بیرون شهر، بناهای زیبایی احداث نشود». توصیف بهتر و زیباتر را اما سراج‌الدین حاجی میرزا عبدالرئوف در کتاب «تحف اهل بخارا» به دست می‌دهد: «کوچه‌ها و خیابان‌های آن وسیع‌وشوسه‌کاری است. در تمام خیابان‌های آن کالسکه بی‌ملال می‌گردد. رسته و بازارهای آن با ترتیب و از روی پلان است. پارک‌ها و عمارات به طرح اروپا، منظره‌های باصفا بسیار دارد. باغ و باغچه‌های مشجر و گلکاری خوب بسیار دیده شد. عمارات اعیانی، کاروانسراهای بزرگ و معمور، مغازه‌های طرز جدید، بناهای باشکوه، قصرهای عالی جذاب خیلی دارد». سیدمحسن حبیبی در کتاب «از شار تا شهر» روایت می‌کند دگرگونی‌ها در شهر تهران، گونه‌ای درهم‌آمیزی اسلوب‌های جدید با روش‌های کهن شهری بوده است؛ او بدین ترتیب آن دگرگونی‌ها را به دیده مطلقا منفی نمی‌نگرد و می‌نویسد: «روشن است که زبان و بیان هنری معماری و شهرسازی و گویش فنی آن، در حد کمال، استواری و تعالی دوران‌های گذشته نیست، چون این دوران به تبع آشفتگی در سازمان زیست و تولید کهن و آمیختگی آن با مفاهیم جهانی و جدید، در تفکر هنری دوران التقاط است و زمانه مشوق برداشت‌های التقاطی از دیگر اشکال هنری متعلق به دیگر سرزمین‌ها می‌باشد». گذر در محله‌های تهران در این میانه تا سال‌ها از هرگونه دستبرد و التقاط در امان ماند و حتی راه خود را تا امروز از میان دلتنگی‌ها و ویرانه‌های شهری گشود که از نوساخته می‌شد.

پرده دوم؛ تهران، محله عودلاجان، گذر میرزا محمودوزیر

گذرهایی دوست‌داشتنی در تهران وجود دارد که گاه به نام پهلوانان و لوطیان محله آوازه یافته‌اند. حسین سلطان‌زاده در کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران» روایت می‌کند: «برخی از گذرها پاتوق یک یا چند پهلوان و لوطی بودند و در موارد بسیاری کوی مزبور به نام این افراد نام‌برداری می‌شد مانند گذر لوطی صالح در تهران و برخی دیگر از گذرها یا مثلا گذر میرزا محمود با ابنیه تاریخ‌ساز شان شناخته می‌شدند». گذر میرزا محمود وزیر که پس از سه‌راه امین حضور به سمت چهارراه سرچشمه جای دارد، بر پایه وجود همین بناهای سنتی، نماد بافت شهری تهران در مبارزه بر ضد نوگرایی شتاب‌زده فرهنگی دانسته شده است. مصطفی مومنی در نوشتاری در کتاب «تهران، جغرافیا، تاریخ، فرهنگ» به اینها اشاره کرده است: «مسجد-مدرسه مبارکه محمودیه و معلم‌خانه اطفال فقرا و ایتام براساس وقف‌نامه آقا سیدمحمود طهرانی معروف به جواهری، از ادبا و فضلای سده سیزدهم که اهمیتشان به جهت برنامه‌های مذهبی منظم آنهاست در تهران دوره ناصری و مظفری که همراه بوده است با تأسیس مدارس جدید، گویی گذر میرزا محمود، یک تکه از مبارزه سنت‌خواهی در برابر موج تجددخواهی نوظهور تاریخ معاصر بوده است، گذر میرزا محمود گویی به تنهایی یک سرزمین است؛ سرزمینی در دل محله‌ای کهنسال و اصیل به نام عودلاجان. نام این گذر امروز علیرضا جاویدی است اما قدیمی‌ها هنوز هم به نام دیرینه‌اش -گذر میرزا محمود وزیر- می‌شناسند. خانه‌های قدیمی را تودرتوی این گذر، با آجرهای شمس و قجری و کوچه‌های آشتی‌کنان و نبض آدم‌های تاریخی را هنوز می‌توان دید و شنید؛ مثلا کوچه قوام‌الحضور که هنوز هم امنیت آشتی و هم‌زیستی تنگاتنگ زندگی پیشامدرن شهری را فرایاد می‌آورد یا خانه تاریخی معتمدالسلطنه با نمای آجرکاری و دو ستون در تنها ایوان بنا که به عبدالله وثوق، نام‌بُردار به معتمدالسلطنه، وزیر و وکیل دوران قاجار و پهلوی اول متعلق بوده است یا جلوتر کوچه فخرالملک در میان خانه‌های کهنسال آجرین هنوز پابرجا که خاطره گذر را در خود نگه داشته است. عمارت تاریخی دبیرالملک، خانه‌ای متعلق به میرزا نصرالله خان دبیرالملک از کارگزاران و دیوان‌سالاران عهد قاجار که معماری آن بخشی از قصه ایستادگی و شکیبایی گذر میرزا محمود وزیر را در برابر نوگرایی می‌نمایاند و با شاه‌نشین و راه‌پله و سرداب‌هایش، سبک زیست کهن و اصیل ایرانیان را پیش از جریان مدرن‌سازی به یاد می‌آورد، هرچند تزیینات بنا گویا به پیروی از جریانی ساخته شده است که پای معماری اروپایی را به کوچه‌ها و محله‌های پایتخت گشود.

پنج محله شاخص در تهران قدیم وجود داشت که عودلاجان، در کنار محله‌های ارگ و بازار و سنگلج و چال‌میدان، از مهمترین‌ها بود. هریک از این محله‌ها نیز باز خود به دو بخش مهم پاتوق و گذر بخش می‌شد؛ گذرهایی که چونان گذر میرزا محمود سرزمین‌هایی بودند، با بناها و اندیشه‌های خود، با دکان‌ها و بازار پیشه‌وران خود و خاطرات آدمی‌هایی که زیست اجتماعی مردم را در محله‌ها با خود از زیر گذرها به این سو و آن سوی تاریخ می‌بردند. جلال ستاری در کتاب «اسطوره تهران» درباره «این تهران» می‌نویسد: «ساختار شهرسازی آن عبارت از خیابان‌هایی بود که با سنگ مفروش شده بود و ساختمان‌هایی زیبا، با شیوه معماری خاص که نمای بیرونی عمارت‌ها و سردرها با گچبری‌های زیبا و گاه تندیس‌های دیدنی تزیین شده بود. طاقی‌ها و ایوان‌ها به قاعده و متناسب با آب و هوای تهران بود».

این توصیف زیبا، بخشی از زیبایی خود را از کارکردهای گذر در ساختار محله‌ها وام می‌گیرد؛ کارکردی که گذر را به مکانی برای تامین امنیت محله‌ها تبدیل می‌کرد؛ چونان الگویی بزرگتر از معماری خانه‌های سنتی که در آن، راهروی تنگ ورودی بنا امنیت اندرونی را برمی‌آورد. حسین سلطان‌زاده در کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران» دراین‌باره می‌نویسد: «راه‌های هر محله به ساکنین آن بیش از سایرین تعلق داشت و آنان خود را محق می‌دانستند که در ایام ناامنی و جدال از ورود ساکنان محله‌های متخاصم به محله خود جلوگیری کنند». علی خاکساری این داده را تکامل می‌بخشد: «در حقیقت ساکنان هر واحد مسکونی، نخست خودشان را به صورت مشترک با همسایه‌ها، صاحب اختیار گذر و کوی محدوده خود و همسایه‌ها می‌دانستند و در مرحله بعد خودشان را در تعیین سرنوشت محله و نحوه استفاده از راه‌های متعلق به محله خود سهیم می‌شمردند».

به نظر می‌رسد به دلیل همین وجه حمایتی و امنیت‌بخش است که محسن حبیبی در «از شار تا شهر» تصریح می‌کند از پس شکوه خیابان سپه و میدان توپخانه و باغ ملی و جلوه‌فروشی خیابان لاله‌زار که رنگ و بوی اروپایی دارد و متجددان و فرنگ‌رفته‌ها را پذیرا است، نیز از پس خیابان‌های علاءالدوله و اسلامبول که نقش بازار نیازمندی‌های روزانه و هفتگی را برای قشرهای ثروتمند شهر بازی می‌کرده است «ستون فقرات اصلی شهر قدیم بازار و بازارچه‌ها و گذرها و کوچه‌ها هستند». اینچنین است که آن گذرها و نمادها در دل روایت‌های داستانی این شهر، نقشی پررنگ می‌یابند؛ آنها گویی راویان روایت زیست انسان در دل محله‌هایی‌اند که اصالت آدمیان را در قلب خود نگاه داشته‌اند؛ چنان که «کوچه حاجی‌ها در محله عودلاجان و جلوی بازار و کنار خندق و دهنه شترگلو و کوچه باغ مروی و چاله سیلابی و کوچه قجر و خیابان جباخانه و بین‌الحرمین و گذر قاطرچی‌ها» در روایت «شکر تلخ» جعفر شهری، تهران را زنده نگه داشته‌اند. نویسنده گویی در میان روایت داستانی خود، تکه‌هایی از زندگی را از میان محله‌ها بریده است؛ محله‌ها، جایی که مردم در کنار هم‌اند، ارگ و میدان و کوچه دارند، معبر و برج و بارو دارند، باغ و کوشک و خانه دارند، بازار و مسجد و مدرسه و زورخانه دارند، حمام و تکیه و امامزاده دارند و البته گذر، که قلب شارستان- کهن‌دژ در سیمای تاریخی شهرها بوده و است. گذر میرزا محمود وزیر البته با همه ایستادگی‌اش در برابر دستبرد و دگرگونی، امروز به محله‌ای مهاجرنشین بدل شده که خانه‌هایش نه پناهگاه آدم‌هایی در پناه امنیت گذر، که انبار لوازم خانگی است؛ سرنوشتی که بیشتر خانه‌ها و گذرهای شهر تهران را دچار کرده است و شاید اکنون تنها در کتاب‌ها و روایت‌های داستانی بتوان سراغ‌شان گرفت؛ چنان که در «شکر تلخ» جعفر شهری و دیگر قصه‌ها مثل «تهران مخوف» مشفق کاظمی.

پرده سوم؛ گذر وزیردفتر در میان تاریخ و قصه

گذر وزیردفتر، در جنوب محله سنگلج در درخونگاه تهران، یک ویژگی نوستالژیک تاریخی دارد که شاید از چشم بسیاری دور مانده باشد؛ گذری که به نام میرزا هدایت‌الله وزیردفتر، یکی از کارگزاران دوره ناصری آوازه یافته که اتفاقا پدر محمد مصدق هم است. ناصر تکمیل همایون در نوشتار «دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش» درباره وزیردفتر چنین روایت کرده است: «میرزا هدایت وزیردفتر (پدر دکتر محمد مصدق) فزون بر مشاغل مالیه و مستوفیگری دیوان، اهل شعر و ادب و عرفان هم بود و با مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی (۱۲۵۰-۱۳۱۰ق) روحانی منزه و پاکدامن و شجاع عصر ناصری حشر و نشر داشت و در همکاری با امیرکبیر از وفاداران سنت «میرزا تقیخانی» بود و در حیات خود سعی داشت فرزندش با فرهنگ ایرانی و ادب فارسی و ارزش‌های دینی و چگونگی امور دیوانی آشنایی یابد». او در ادامه به اهمیت نجم‌السلطنه، مادر محمد مصدق در ساخت و وقف بناهای خدمات همگانی در تهران نیز اشاره کرده، می‌نویسد: «مادر نجم‌السلطنه (حاجیه هما خانم) نیز زنی مقدسه بود در همان گذر وزیردفتر مسجدی بنا کرد که هنوز هم با نام مسجد شاهزاده خانم مشهور است». گذرهای پرآوازه همچون همین گذر وزیردفتر در کنار گذر تقی‌خان در کنار دروازه‌های تهران قدیم مانند قزوین، باغ شاه، دولت و یوسف‌آباد نیز در روایت «تهران مخوف» مشفق کاظمی قهرمانان کوچک روایت داستانی‌اند؛ گذر وزیردفتر به اندازه‌ای قصه‌وار و دوست‌داشتنی می‌شود که بعدها اسماعیل فصیح نیز قهرمانان روایتش را در داستان «جاوید» به این گذر می‌برد و سکنی می‌دهد تا گذر وزیردفتر، بار دیگر در قالبی داستانی بازتابی دلنشین یابد؛ روایت یک زندگی اندوه‌بار که نشان می‌دهد گذرهای دیرینه این شهر چگونه از شتاب مدرن‌سازی شهر تهران جدا مانده‌اند: «بیرون از بازارچه‌های وزیردفتر و معیر و درخونگاه، شهر تهران اکنون داشت به صورت مدرن و تازه‌ای شکل می‌گرفت. خیابان‌های پهن با سنگفرش و جوی‌بندی و حتی با آسفالت و درخت‌های چنار و ساختمان‌های تازه ساخته می‌شدند». این نگاه انتقادی به بافت رهاشده تاریخی البته وجهی مثبت برای مدرن‌سازی شتابناک شهرسازی در آن روزگار نمی‌آفرید. علی خاکساری دراین‌باره نوشته است: «آنچه به‌عنوان شهرسازی دوره جدید همچون موجی فراگیر به شهرهای بزرگ و سپس به سراسر کشور رسید، چیزی جز انعکاس تحولات غربی نبود». چنین پژوهشگران و نویسندگان نوک تیز پیکان انتقادهای خود را به سوی این مدرن‌سازی ناهماهنگ با بافت زیست اجتماعی مردم در محله‌های کهن دانسته‌اند. شکوه این گذرها اما آیا در زمان نوشتن رمان‌های دیگر نیز پیوستگی می‌یابد؟ گذرهایی چون گذر وزیردفتر در آن روایت‌ها نیز باز قهرمانان محزون این شهر و راویان تاریخش برجای می‌مانند؟ داوری دراین‌باره را با روایت بخشی از رمان «چشم‌هایش» بزرگ علوی، به مخاطب وامی‌گذاریم: «خیابان‌های شهر تهران را آفتاب سوزانی غیرقابل تحمل کرده بود. معلوم نیست کی به شهرداری گفته بود که خیابان‌های فرنگ درخت ندارد، تیشه‌واره به دست گرفته و درخت‌های کهن را می‌انداختند. کوچه‌های تنگ را خراب میکردند. بنیان محله‌ها را برمی‌انداختند. مردم را بی‌خانمان می‌کردند و سال‌ها طول می‌کشید تا در این برهوت خانه‌ای ساخته بشود آنچه هم که ساخته می‌شد، توسری خورده و بی‌قواره بود».

زنان ایرانی در این‌سوی پرده‌های اندرونی چگونه بوده‌اند

این بانوان وطن‌خواه

مژگان جعفری- روزنامه‌نگار | جهانگردی به نام دکتر ویلز با اشاره به مردان ایرانی و رواج اندیشه تقدس ازدواج در میان آنان چنین می‌نگارد «مردان ایرانی، به زندگی تمیز، زن کم‌حرف و فرزندان زیاد علاقه‌مندند و تنها یک چیز از همسران خود توقع دارند؛ احترام، احترام و احترام ...». تصویری که از زنان ایرانی و چگونگی تعامل و حضور اجتماعی‌شان به‌ویژه در ارتباط با مردان، در سفرنامه‌های جهانگردان ارایه می‌شود، در بسیاری موارد تنها مقایسه‌ای با شکل زندگی خود غربی‌هاست. آنها بیشتر، نماد تفاوت‌های زنانه و مردانه را در وضع پوشش و حجاب ایرانیان مورد توجه قرار می‌دهند و حذف آن و تلاش برای کنار زدن آن را نشانه برابری حقوق و امتیازهای زنان و مردان در ایران تصور می‌کنند، درحالی که به نظر می‌رسد برای خود زنان ایرانی این مشکل اصلی نبوده است. دقیق‌تر که بنگریم، بیش از تقابل و دوگانگی‌ها میان دو جنس، در نوشتار این سفرنامه‌نویسان نوعی هماهنگی و حمایت زن و مرد ایرانی از یکدیگر، چه در خانه و زندگی روزمره، چه در هنگامه‌های شدت و جنگ و بلا یا حرکت به سوی جامعه جدید تحول‌خواه تداعی می‌شود. اولیویه، سفرنامه‌نویس فرانسوی دوره فتحعلی شاه قاجار می‌نویسد «زنان شهری ایران بسیار هوشیار و دل‌ربا و خوشگل و ظریف، و به مراتب از شوهرهای خود آگاه‌تر هستند». این که جهانگرد فرانسوی، «آگاهی» را در چه موضوعاتی می‌داند و بدان واسطه، زنان ایرانی را از مردان آگاه‌تر توصیف می‌کند، چندان روشن نیست اما می‌توان پرسید آیا این آگاهی نسبت به حقوق اجتماعی و دستیابی به جایگاهی بالاتر در جامعه سنتی ایران می‌تواند باشد؟ مسأله‌ای که منطقا می‌توانسته مرد محافظه‌کار ایرانی را به رویارویی و مقاومت وادارد. مریت هاکس، نویسنده و روزنامه‌نگار انگلیسی آمریکایی، در کتاب «ایران؛ افسانه و واقعیت» با اشاره به مشارکت اجتماعی زنان ایران می‌افزاید شاید زنان ایرانی تا پنجاه‌سال دیگر خوشبخت‌تر از زنان اروپایی شوند. نخستین نمونه‌ها و بستر عمده چنان تقابل‌هایی در عرصه فعالیت‌های اجتماعی سیاسی بروز می‌کند. برای مطالعه نمونه چنین دگرگونی‌هایی به گوشه‌هایی از کتاب اختناق ایران نوشته مورگان شوستر آمریکایی که چندی پس از آغاز مشروطه در نخستین سال‌های سده ۱۹۱۰ به ایران آمد، اشاراتی می‌کنیم. در جریان اولتیماتوم روس‌ها به ایران که از جمله خواهان اخراج همین جناب شوستر بودند، وقایعی جالب روی داد «در اطراف طهران شهرت داشت که به واسطه تهدید و رشوت‌هایی که مامورین روس به اکثر وکلای ایران به کار برده بودند، مجلس به قبول آن شروط راضی و مطیع خواهد گشت. در این هنگام زنان ایران اقدامات معززانه و وطن‌پرستانه‌ای نمودند که سرآمد همه کارهایی بود که از ابتدای تجدید حیات ایران نموده بودند ... آن زنان برای زنده نگاه داشتن روح آزادی کوشش‌های بسیار می‌کردند، درحالی که ایشان در تحت دو قسم فشار مظالم بودند: یکی پلیتیکی و دیگری تمدنی و معاشرتی». شوستر می‌افزاید «زنان در اتخاذ طرق حکومت مشروطه و آموختن قوانین پلیتیکی و معاشرتی و اخلاقی و تجارتی از اهالی مغرب‌زمین بیشتر از مردها مایل به حرکات خوش‌نمای ملی‌گرایانه‌اند...».

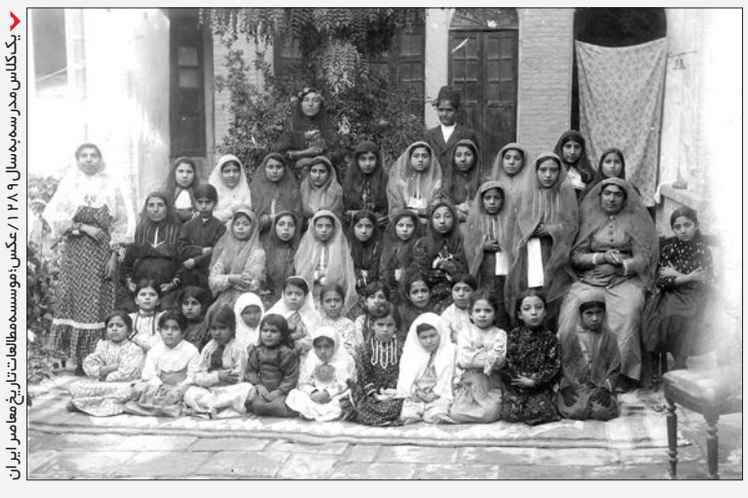

یک کلاس مدرسه به سال ۱۲۸۹ / عکس: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

یک اعتراف انگلیسی...

زنان ایرانی در دو سده اخیر به‌ویژه در دوره قاجار چه تصویری از خود در سفرنامه‌های جهانگردان و گزارش‌های ماموران و کارگزاران فرنگی بازتابانده‌اند؟ درواقع آنان در منابع یادشده، از جنبه‌های اجتماعی و حضور در جامعه چگونه روایت شده‌اند؟ پاسخ به چنین پرسش‌هایی، ما را بیشتر در دنیای سفرنامه‌ها به گشت‌وگذار وامی‌دارد. بنجامین، نخستین سفیر آمریکا در ایران، زنان ایران را در دوره ناصرالدین شاه قاجار چنین توصیف می‌کند «گرچه زنان زیاد تحصیل کرده نیستند، و یا آشنا به تمدن غربی نمی‌باشند، ولی به هیچ‌وجه کودن و احمق نیستند و در امور اجتماعی و سیاسی کشور، نفوذ چشمگیر دارند و در پشت پرده خیلی کارها با مشارکت و مساعی آنها می‌گذرد. و درواقع زنان در مواضع قدرت، نقش موثر ولی پشت پرده دارند. استعداد زیادی در اندرون‌ها و داخل حرمسارها نهفته است. زنانی که در موسیقی، شعر، نقاشی، قلابدوزی و در عین حال در سیاست و دیپلماسی به مرحله استادی رسیده‌اند بسیارند. سیاست‌بازی و اعمال نفوذ در ایران به مقدار زیاد بستگی به نقشی دارد که زنان در آن بازی می‌کنند. وقتی یکی از رجال ایران بخواهد برای انجام کاری مقامی را تحت نفوذ قرار دهد، این کار را بوسیله زن خود انجام می‌دهد. یعنی زن او با همسر مقامی که مورد نظر است، ملاقات می‌کند و با تقدیم هدایا و دادن وعده اعمال نفوذ می‌نماید». از توصیف این آمریکایی که بگذریم، یک زن انگلیسی، در مقام تکذیب انگاره‌ای برمی‌آید که از زن ایرانی در دوره‌های گذشته پدیدار بوده است؛ پوشیدگی و مستوری او! لیدی شیل همسر وزیرمختار انگلستان در دوره ناصرالدین شاه، به یک حقیقت انکارناپذیر دراین‌باره اشاره می‌کند «اعتراف می‌کنم با آن که پنهان بودن زن در ورای حجاب و پوشیدگی کاملش یک حقیقت انکارناپذیر است، ولی مطرود بودن زنان ایرانی واقعیت ندارد. ... در تجسسی که برای یافتن یک زن مسلمان داشتم تا از او جهت پرستاری از فرزندم استفاده نمایم، با مراجعه عده زیادی زن مسلمان مواجه شدم که همه‌شان داوطلب استخدام بودند. جالب این که بر خلاف تصور من، آنها به همراه شوهرانشان می‌آمدند».

مکان‌های اجتماعی زنانه

لابه‌لای روایت‌های جهانگردان در دوره یادشده می‌توان به جلوه‌هایی از فعالیت‌ها و حضور اجتماعی زنان پی برد. ادوارد پولاک، پزشک اروپایی، روایتی جذاب دراین‌باره در سفرنامه‌اش «ایران و ایرانیان» دارد «از بین کسانی که به کار طبابت اشتغال دارند، هم مردند هم زن. جراحی‌های کوچک در مورد زنان هم بیشتر توسط جراحان زن صورت می‌گیرد و از اینها نیز، دو تن در تهران به داشتن مهارت، شهرت خاصی دارند. تعداد چشم‌پزشکان ایرانی که «کحال» نامیده می‌شوند، بسیار زیاد است و در سراسر شرق مورد اعتمادند. کحال‌ها از جراحی‌های مختلف سررشته دارند و آنها را نیز انجام می‌دهند. از قبیل بداخل پیچیدگیِ پلک چشم، کجی مژگان، تراخم، ناخنک، آب‌مروارید. برخی کحالان زن نیز، به علت مهارت خود در کار، شهرتی برهم زده‌اند». چنین فعالیت‌هایی طبیعتا می‌توانسته است از پیشینه حضور اجتماعی زنان در جامعه ایران برآمده باشد. کلارا کلیوررایس در سفرنامه‌اش به مکان‌هایی اشاره می‌کند که زنان ایرانی «آنجا گرد هم می‌آیند و مطالب متفاوت را به بحث می‌گذارند، از مطبوعات بهره می‌گیرند و نفوذ شخصی خویش را تا حد زیادی به نمایش می‌گذارند». همین پیشینه می‌توانسته است موجب شود یک زن ایرانی در دوره قاجار حتی بتواند از پس مسئولیت حکمرانی هم برآید «در مدت اقامتم در اسک، زوجه «عباسقلی خان لاریجانی» در غیبت شوهرش، به نحو احسن امور حکومتی را به جای همسرش اداره می‌کند. این خانم از شهرت خوبی برخوردار است و علاوه بر اینکه، از مایملک و منطقه حکمرانی شوهرش به عالی وجه سرپرستی می‌کند، زنی است بسیار زیرک و مورد قبول و احترام عامه مردم». این خاطره و توصیف لیدی شیل می‌تواند تصویری دگرگونه از جایگاه اجتماعی زنان ایرانی در عرصه اجتماعی عرضه کند و ما را با روایت مریت هاکس به یک بانوی «وطن‌خواه» ایرانی برساند «در ایران یک انجمن بانوان به نام وطن‌خواهان وجود دارد که از اعضای آن البته کاسته شده، ولی این انجمن با ترتیب‌دادن جلسات سخنرانی و اداره مدرسه‌ای برای زنان بزرگسال، خدمات ارزنده‌ای ارایه می‌دهد. دو نشریه مربوط به زنان هم وجود دارد که خط‌مشی آنها، تسریع آموزشی برای زنان و روشن ساختن این مطلب است که مهمترین وظیفه زنان عبارت است از این که با رعایت نظم و بهداشت و آموختن درس درستکاری و مسئولیت اجتماعی برای فرزندان خود، مادرانی شایسته باشند. این روزنامه‌ها و محلات بر این نکته تاکید دارند که تنها از طریق سواد و دانش می‌توان به این اهداف رسید. مدیر مجله هفتگی «آینده ایران» با تیراژ ۲ هزار شماره، بانوی علاقه‌مندی به نام «فخری عادل خلعتبری» است که زندگی کاملی دارد. زیرا با داشتن شوهر و پنج فرزند، علاوه بر ریاست مجله مذکور، و همکاری با شوهرش در اداره مجله، در مدرسه دخترانه هم درس می‌دهد».